

# جهان فردوسی و جهان ما

## تأملی بر حکمت‌های نهفته در داستان‌های شاهنامه به مناسبت روز بزرگداشت حکیم توس

### تک‌نگاری



علیرضا پیروزان  
دکترای مطالعات فرهنگی

هنگامی که سخن از فردوسی و شاهنامه به میان می‌آید، ناخودآگاه حس شکوه و وسعتی در ما بیدار می‌شود که شبیه آن را کمتر در سنت‌های حماسی جهان می‌توان یافت. شاهنامه تنها «کتاب» نیست؛ یک «جهان» است؛ جهانی که برساخته تخیل خلاق، حافظه تاریخی یک ملت و نگاه ژرف یک ادیب بزرگ است. فردوسی، در اوج نهایی و در مصاف با بی‌مهری زمانه، جهانی را از نو آفرید که نه فقط «حماسه»، که «معنا» را به زبان فارسی بازگرداند.

از همین روست که میراث گرانبهای او، اگرچه افزون بر هزار سال از عرش گذشته، همچنان در لایه‌های مختلف فرهنگی و زبانی ما تنیده شده است. شاهنامه متنی است باز و قابلیت تفسیرهای مکرر دارد. از این رو، تنها مرجع گذشته‌ما نیست؛ بلکه گفتمانی است که امروز نیز با مسائل معاصر درگیر می‌شود. داستان‌های آن بازخوانی شده‌اند، در تئاتر، سینما و ادبیات مدرن انعکاس یافته‌اند و در حوزه‌های اخلاق و هویت مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین دلایل زنده بودن شاهنامه شاید این باشد که پرسش‌های بنیادین انسانی نظیر آزادی، قدرت، عشق، سرنوشت، عدالت، و هویت در آن با شفافیتی حیرت‌آور مطرح شده‌اند. این اثر نه تنها پاسخ می‌دهد، بلکه ما را و می‌دارد که دوباره بپرسیم. اگر شاهنامه را تنها کتابی برای روایت تاریخ اسطوره‌ای بدانیم، حق مطلب را ادا نکرده‌ایم.

شاهنامه از جنس «جهان‌سازی» است؛ جهانی که در آن زبان و معنا، تاریخ و اسطوره، قدرت و اخلاق و انسان و سرنوشت در گفت‌وگویی پیچیده و اندیشه، فرهنگ فردوسی‌نه فقط شاعر که حافظ هستی فرهنگی ایران است؛ مردی که با زبانی سرشار از تصویر و موسیقی و اندیشه، جهانی را زنده نگه داشت که اگر او نبود، شاید امروز تنها خاطره‌ای دور بود. شاهنامه فردوسی در زبان فارسی، در هویت ایرانی، و در اندیشه ما ریشه دوانده است. این شاهکار فرهنگی نه تنها ماندگار است، بلکه «بایسته» است؛ بایسته برای فهم گذشته، برای زیستن امروز و برای ساختن آینده‌ای که در آن معنا هنوز اهمیت دارد. در این یادداشت می‌کوشم از سطح روایت‌ها عبور کنم و به حکمت نهفته در پس داستان‌ها و نوع جهان‌سازی فردوسی بنگرم تا نشان دهم شاهنامه در گفت‌وگویی عمیق با اندیشه امروز نیز همچنان زنده است؛ اینکه چگونه شاهنامه همزمان یک اثر ادبی، یک روایت تاریخی، و یک نظام معنایی گسترده است. همچنین، تأملی خواهم داشت بر سه داستان معروف شاهنامه، تا نشان دهم فردوسی چگونه با روایت، پرسش‌هایی عمیق را درباره سرنوشت، اخلاق، قدرت و آزادی مطرح می‌کند.

### جایی میان تاریخ، اسطوره و تراژدی

در نگاه اول، شاهنامه متنی حماسی است؛ اما کاوش دقیق‌تر نشان می‌دهد این اثر از سطح حماسه‌نویسی صرف فراتر می‌رود و در لایه‌های زیرین خود واجد نوعی حکمت هستی‌شناختی است. شاهنامه نوعی «تراژدی ایرانی» می‌آفریند؛ زیرا جهان آن نه سراسر تابع جبر اسطوره‌ای است و نه یکسر آزاد از تقدیر. قهرمانان شاهنامه، مانند رستم و سهراب یا سیاوش، در تنش مدام میان اراده و سرنوشت حرکت می‌کنند؛ گویی فردوسی می‌کوشد نشان دهد انسان حتی در اوج قهرمانی در جهانی زیست می‌کند که آمیزه‌ای از نظم کیهانی و شکنندگی است.

این دوگانگی، یعنی «قدرت» و «شکست‌پذیری»، هسته مرکزی جهان‌بینی فردوسی را می‌سازد. رستم، با آن همه شکوه، از جایی ضربه می‌خورد که هیچ‌گاه انتظارش را ندارد. سیاوش، پاک‌مطلق، در نظامی ناپاک قربانی می‌شود. ضحاک، نماینده شر، نیز نه دشمن یک فرد، که دشمن نظم جهان است و همین ویژگی اسطوره‌ای است که او را بدل به نیرویی متافیزیکی می‌کند، نه صرفاً شخصیتی تاریخی. برخلاف حماسه‌های یونانی، که بیشتر بر کشمکش انسان و خدایان تمرکز دارند، شاهنامه کشمکش را در بطن مناسبات انسانی و تاریخی می‌نشانند. اینجا جهان مجموعه‌ای از لایه‌های اخلاقی، اجتماعی و اسطوره‌ای است که در هم آمیخته شده و انسان در میان‌شان می‌جنگد تا جایگاه خویش را بیابد.

یکی از ستون‌های پایدار اندیشه فردوسی مفهوم «ایران» است؛ نه صرفاً به عنوان یک سرشت و ماهیت «قهرمان» در شاهنامه نیمی از جهان طبیعی و نیمی از جهان متافیزیکی بر خاسته است. فردوسی، قهرمان‌ها را بدل به موجودات فرانسائی تمام‌عیار نمی‌کند. رستم عظمت دارد، اما خشمش او را به کشتن فرزند خویش

کشور، بلکه به مثابه یک «جهان فرهنگی» از نگاه او، ایران سرزمینی است که در آن داد، خرد و همبستگی معنایی ارزشمند دارند. او از دل تاریخ اسطوره‌ای و تاریخی بیرون می‌کشد و دیگر بار در جان مردم می‌نشانند. نکته مهم آن است که فردوسی هیچ‌گاه ایران را غایت نژادی یا قوم‌ی نمی‌کند؛ بلکه آن را پروژه‌ای فرهنگی می‌داند. در شاهنامه حتی دشمنان ایران نیز گاه خرد و شکوه انسانی دارند؛ چنانکه در سیمای برخی از توراتی‌ها چنین است. بنابراین «ایران شاهنامه» بیشتر به «خرد و داد» اشاره دارد تا به مرزهای جغرافیایی.

### زبان آزمایشی فردوسی

یکی از مهم‌ترین ابعاد کار سترگ فردوسی، نقشی است که در تثبیت و پالایش زبان فارسی ایفا کرده است. زبان شاهنامه نه مصنوعی است و نه صرفاً حماسی؛ بلکه نوعی «زبان آزمایشی» است که فردوسی از دل سنت‌های شفاهی و کتبی پیش از خود بر ساخته است. نکته مهم این است که فردوسی زبان را فقط به کار نمی‌گیرد؛ بلکه آن را «می‌سازد».

در بسیاری از بیت‌ها، زبان از سطح توصیفی به سطحی «آفرینشی» می‌رسد. مثلاً توصیف نبرد رخس با شیر در «خان اول» از «هفت‌خان رستم» نه یک گزارش، بلکه آفریدن تصویری است که لحن، صدا و وزن آن تنش حماسی را مجسم می‌کند. همین استفاده خلاق از زبان سبب شده کار فردوسی در تاریخ و افسانه‌های ادبیات فارسی نقشی شبیه به کار هومر در تاریخ و افسانه‌های یونان باستان را ایفا کند. از سوی دیگر، فردوسی با احتیاط و نظم زبانی خاصی از واژه‌های غیرفارسی اجتناب می‌کند. این کار نه از سر تعصب، بلکه در راستای حفظ هویت فرهنگی متنی است که می‌خواهد تاریخ ایران را روایت کند. او با مهارتی شگفت‌آور، زبان را «وسیله» و «موضوع» اثر خود می‌سازد؛ زبانی که خود حاصل حافظه جمعی است.

### انسان‌ها در مرز اسطوره و واقعیت

سرنش و ماهیت «قهرمان» در شاهنامه نیمی از جهان طبیعی و نیمی از جهان متافیزیکی بر خاسته است. فردوسی، قهرمان‌ها را بدل به موجودات فرانسائی تمام‌عیار نمی‌کند. رستم عظمت دارد، اما خشمش او را به کشتن فرزند خویش



نگاره گذر سیاوش از آتش، برگی از شاهنامه شاه طهماسبی، منسوب به عبدالوهاب، شاگرد کمال‌الدین پهلوان/مکتب تبریزدوم، قرن ۱۰ هجری (عصر صفوی)

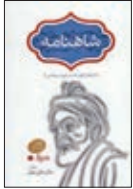


یکی از ستون‌های پایدار اندیشه فردوسی مفهوم «ایران» است؛ نه صرفاً به عنوان یک کشور، بلکه به مثابه یک «جهان فرهنگی».

### حقیقت اخلاقی در برابر حق بقا

«داستان سیاوش» یکی از غنی‌ترین و در عین حال ترازیک‌ترین بخش‌های شاهنامه است. سیاوش نه با شمشیر، که با پاک‌نهادی خویش قهرمان می‌شود. گذار او از آتش نه فقط آزمایشی فیزیکی، بلکه تصویری نمادین از آزمون حقیقت است. اما این حقیقت‌باوری در جهان سیاسی کیکاووس و سوادبه سرانجام تبار می‌شود؛ و اینجاست فردوسی به طور نامحسوسی بدین‌انگاره نزدیک می‌شود که اخلاق، هرچند شکوه دارد، در چرخ قدرت همیشه پیروز نیست. این رو، این نگاه می‌تواند به عنوان مظه‌ری از رئالیسم فردوسی قلمداد شود. سیاوش، در میان تمام قهرمانان شاهنامه، از دایره شمشیر و خون فراتر می‌رود و قهرمان «درون» می‌شود. او آزمایشی را پشت سر می‌گذارد که به زبان اسطوره «گذر از آتش» خوانده می‌شود، اما در زبان حکمت، تمثیلی از تطهیر و صداقت وجودی است. او از آتش نمی‌گذرد تا صرفاً بی‌گناهی‌اش را اثبات کند؛ بلکه می‌خواهد نشان دهد که حقیقت درونی انسان، روشن‌تر از دایره دوری است.

در جهانی که قدرت بر مبنای شک و توطئه عمل می‌کند، سیاوش نماینده ایمان به اصل پاکی است. اما این ایمان، در برابر ساختار قدرت بی‌دفاع است. زوال او در توران، زوال «اخلاق» در سرزمین سیاست است. فردوسی، با لحنی سرشار از اندوه، رابطه میان اخلاق و جهان را به پرسش می‌کشد: آیا ممکن است انسانی پاک در جهانی آلوده زیست کند و نجات یابد؟ پاسخ او با تردید همراه است. در نگاه فردوسی، در جهانی که دروغ و آزمندی محور قدرت‌اند، حقیقت به ناچار تبعید می‌شود. شهادت سیاوش نه شکست که اثبات حضور است؛ حضوری که با خون معنا می‌یابد. اگر تراژدی به تعبیر من از تضامی دیالکتیکی میان دو حق زاده می‌شود، جایی که تنش عمیق‌تری از صرف دوگانه درست و غلط در درون هستی پدیدار و انسان میان ضرورت اخلاقی و ضرورت حیاتی گرفتار می‌شود، سیاوش حامل همین برخورد است: حق اخلاقی در برابر حق بقا. تراژدی او متضمن این دلالت است که در نظام انسانی، گاه درست‌ترین کنش همان است که از نظر دنیوی «شکست» تلقی می‌شود.



شاهنامه

خرمند بود و هم شریف؟ چگونه می‌توان هم عشق وزید و هم بقاء یافت؟ و آیا دانایی، خود، سرچشمه زنج نیست؟ از همین رو شاهنامه نه فقط آینه هویت ایرانی، بلکه آینه هستی انسان است؛ حماسه‌ای که در هر خوانش، پرسشی تازه از سرنوشت برمی‌انگیزد.

### تراژدی نادانی و شووی تقدیر

«رستم و سهراب» یکی از درخشان‌ترین داستان‌های ترازیک ادبیات جهان است. اما چرا این داستان تا این اندازه تأثیرگذار است؟ پاسخ شاید در این نکته باشد که این تراژدی نه بر دشمنی، بلکه بر «ناگاهی» بنا شده است. اینجا تقدیر نه همچون یک نیروی بی‌چهره، بلکه به شکل یک خطای انسانی تجسد می‌یابد؛ ندانستن. فردوسی در این داستان کشمکش میان «نیاز به شناخت» و «ترس از حقیقت» را می‌کاود. رستم، هرچند قهرمان است، از شناخت دیگری، حتی فرزند خود، می‌گریزد. سهراب، در مقابل، در جست‌وجوی پیوند است.

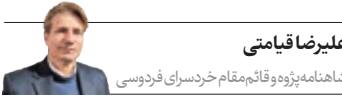
از دل این دو نیروی متضاد، تراژدی زاده می‌شود. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل نزدیک است، اما از منظر انسانی و عاطفی بسیار ایرانی است. تراژدی «رستم و سهراب» سراسر آمیخته به خون و اشک است، اما اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است. رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

## نامه خردگرایی و صلح



علیرضا قیامتی

شاهنامه پژوه و قائم‌مقام خردسرای فردوسی

شاهنامه تنها در مرزهای جغرافیایی خلاصه نمی‌شود. «ایران» برای فردوسی مجموعه‌ای آرمانی و اخلاقی محسوب می‌شود؛ مجموعه‌ای از فرهنگ، آیین، اساطیر و باورها. شاهنامه آینه‌ای است که فرهنگ، اسطوره‌ها، تاریخ، نیک‌منشی و جهان‌بینی فرهنگی ایران بسیار ویژه و خاص و مجموعه‌ای از فرهنگ، خردگرایی، دادگری و... است. ۱۷۰۰ مرتبه نام ایران و ایرانی و هم‌معنی‌های آن در شاهنامه آمده که این تکرار گویای اهمیت ایران برای فردوسی و جدیت و عزم راستین او برای دفاع از این سرزمین است. هنگام بیماری‌اش نگران است، نه از بابت بیماری و مرگ خویش، نگران است که میبادا کار شاهنامه نیمه‌تمام بماند. از همین رو در نیاپش با پروردگار از او طلب عمری طولانی برای به اتمام رساندن شاهنامه می‌کند:

همی خواهم از دادگریک خدای

که چندان بمانم به گیتی به جای

این‌نامه شهریاران پیش

بپیوندم از خوب گفتار خویش

و با چنین نگاهی است که شخصیت‌های شاهنامه، چه شهریار و فرمانروا و چه پهلوان و قهرمان، همگی در خدمت ایران هستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

رستم که نمود قدرت قبیله‌ای است، در برابر سهراب، زاده مهر و جست‌وجوی پیوند می‌ایستد، بی‌آنکه بداند در حال نابودی است. ساختار این تراژدی به آثار سوفوکل در خدمت ایران نیستند. اصلاً فرمانروا یا پهلوانی که در خدمت ایران نباشد در شاهنامه شایسته ستایش نیست؛ همه پهلوانان برای ایران‌اند و در آنجا، جهان پهلوان تهمتن رستم دستان است که میهن دوست‌ترین شان محسوب می‌شود. رستم اگر نیک بنگریم، حقیقتاً داستان تقدیر نیست، بلکه داستان نادانی و گسست نسل است.

نمی‌تواند ایرانیان را کنار هم جمع کند و همراه هم قرار بدهد. شاهنامه، نامه فر و فرهنگ ایران زمین است. در قله و چکاد ایستاده و همه ایرانی‌ها را با هر دین و مذهب، قومیت و تبار، هر گرایش، سلیقه اجتماعی و سیاسی که دارند در کنار هم جمع می‌کند. شاهنامه درس میهن‌دوستی می‌دهد، درس شرافت و آزادی، اخلاق و منش و نیکویی و در عین حال نامه صلح جهان هم هست. در دفاع از ایران و ایرانی همیشه پناهگاه ملی ایرانی‌ها بوده است. در زمان حمله مغول، بعد از آن همه ویرانگری و ددمنشی‌ها، یک شاعر ایرانی به نام «ابوطالب کاشی» به آرامگاه فردوسی می‌رود و غم دل خویش و دیگر ایرانیان را با فردوسی در میان می‌گذارد و از او یاری می‌خواهد. هرگاه ایرانی‌ها دوران سختی دارند و مورد هجوم قرار می‌گیرند، این شاهنامه است که پناهگاه ملی مان می‌شود.

اگر شاهنامه را از یک زاویه و بُعد بینیم در حق آن جفا کردیم، شاهنامه، نامه خردگرایی، صلح و دوستی است.

خرد رهنمای و خرد دلگشای

خرد خرد است گسرد به هر دوسرای

از او شادمانی و زویبت غمی است

و زویبت فروزی و زویبت کمی است

هیچ کتابی در جهان به اندازه شاهنامه از دادگری سخن نگفته است. همه اینها نشان دهنده جایگاه ویژه شاهنامه است. خود فردوسی هم می‌گوید شاهنامه فقط کتاب جنگ نیست، ما اگر واقعاً او را

به چشم یک حماسه صرف نگاه کنیم، بسیار اشتباه کرده‌ایم. شاهنامه حماسه ملی و حماسه‌ای بشری نیز محسوب می‌شود. کتابی که با ستایش و خرد آغاز شود، محدود به یک ملت نیست، متعلق به همه جهان است. هیچ کتابی به اندازه شاهنامه از نیکی سخن نگفته. کتاب جنگ است اما از صلح می‌گوید:

مسا زید جنگ و مرزیزد خون

مباشید کس را به بد رهنمون

وگر جنگ جوید کسی با سپاه

دل کینه دارش نباید به راه

هیچ کتاب ادبی در جهان به اندازه شاهنامه این همه راه و روش حکومت‌داری و کشورداری را بیان نکرده است. اصلاً نامه صلح انسان‌هاست.

خود فردوسی هم می‌گوید که شاهنامه را کتابی بچکانه نبینید:

همه رزم و برزست و رأی و سخن

گذشته‌بسی روزگار کهن

همان دانش و دین و پیرهرزوی

همان رهنمونی به دیگر ساری

ز چیزی کزیشان پسند آیدش

همین روز را سودمند آیدش

شاهنامه واقعاً مربوط به یک دوره خاص نیست، کتاب همه زمان‌ها است. نمی‌توانیم بگوییم برای هزار سال پیش است، بلکه همه چیز در شاهنامه

نمادین است. شاهنامه ما را در گذشته متوقف نمی‌کند بلکه از گذشته پلی به آینده می‌زند. وقتی سپاه ایران برای دفاع از ایران آماده می‌شود، همه تیابرها و قوم‌ها و همه شوهرها هستند.

نمی‌توانید کتاب دیگری پیدا کنید که این گونه همه را با هم داشته باشد. این رمز بیوستگی ملی

ماست. بیوستگی ملی و اتحاد ملی ما با شاهنامه است که شکل می‌گیرد و به اوج هم می‌رسد. این نشان دهنده این است که ما نمی‌توانیم شاهنامه را تنها به ایران جغرافیایی محدود بکنیم، به ایران فرهنگی هم نمی‌توانیم محدود کنیم. شاهنامه

جهان حماسی بشری محسوب می‌شود، چون فردوسی از سپیده دم تاریخ و آفرینش، هویت انسانی را تدوین می‌کند و تاریخ و تمدن جهان می‌گوید.

ما نمی‌توانیم شاهنامه را در یک مدار خاص، در یک تک، یا یک بخش خاص ببینیم و بگوییم که شاهنامه همین است و غیر از این نیست. حتی از بعد محتوایی نمی‌توانیم بگوییم که فقط درس فرمانروایی می‌دهد، چراکه چهره و حضور بانوان

نیز در آن ویژه است، شاهنامه خردگرایی ویژه است. آزادگرایی و آزادی، آزاداندیشی فردوسی

در این اثر سترگ متمایز از دیگر آثار ادبی جهان است.



نگاره‌ای از جنگ کیکاووس و فراسیاب در شاهنامه

مهم‌ترین و طولانی‌ترین جنگ‌های میان ایران و توران بود که در پایان به کشته شدن فراسیاب انجامید

و کین سیاوش از تورانیان ستانده شد